

«هُوَ الْجَمِيلُ»

عنوان : جذابیت پنهان فولکلور کُردی ، تحلیل مفهومی اثری از میرزا احمد داواشی

نویسنده: سید معتصم هاشمی

کنفرانس بزرگداشت میرزا احمد داواشی

۱۴۰۱/۱۲/۱

چکیده :

شعر میرزا احمد پیوندهای خلاقانه ای با بنیادهای ادب ملی کُردی و فولکلور آن دارد. در بخش اول این گفتار از جهات گوناگون شعروی مقدار قابل توجهی مد نظر قرار داده شده است: آیا میرزا احمد یک شاعر محسوب می شود با معنای متعارفی که این تعبیر می تواند داشته باشد؟ یا «شایر» است به همان مفهومی که عوام آن را در می یابند؟ شاعری ملیست یا که در سطحی برتر از «شایر» قرار دارد، گرچه بر همان شیوه شعر سوده باشد؟ در قسمت دوم نوشته مقایسه یی صورت گرفته میان میرزا احمد و آثارش با حاصل شعری «فهمیم» و «شامی» و در آن به محتوی و فرم و اسلوب توجه شده که تا چه حد بر هم انطباق می یابند. نتیجه گیری گفتار در راستای تعیین هویت و ژانر خاص آثار و نیز فهم سطح حقیقی شعر او در جایگاه مخصوص آن است. شناختی درست از میرزا احمد و آثار ادبی او به واسطه ی نزدیکی سروده هایش به طبیعی ترین گونه های شعر سُرایِی، به معنای شناخت بخش با ارزشی است از ماهیت فولکلور کُردی و فرهنگ ویژه ی آن. چرا که میرزا به مثابه ی شاعری ملی، در زبان و وزن شعری و «لحن» تنها یک مرحله از آن دنیای ادبی بنیادین فاصله دارد، آن هم با رنگی دلفریب از رمانتیزمی بومی. به این اندازه ی خاص از نزدیکی در مقالت حاضر اشاره شده است تا به نتیجه ی ذکر شده برسد.

کلید واژه:

ادب بومی، فولکلور، شایر، شاعر، ملی، شیوه و وزن

Abstract :

Mirza Ahmad's poetry has creative links with the foundations of Kurdish national literature and its folklore. In the first part of this speech, a considerable amount of poetry has been considered from various aspects: Is Mirza Ahmad considered a poet with the conventional meaning that this interpretation can have? Or is it "poet" in the same sense as common people understand it? Is he a nationalist poet or one who is at a higher level than "poet", even though he uses the same style of poetry? In the second part of the article, a comparison has been made between Mirza Ahmad and his works with the poetic results of "Fahim" and "Shami" and in it, attention has been paid to the content, form and style to what extent they are compatible with each other. The conclusion of the speech is aimed at determining the identity and specific genre of the works, as well as understanding the true level of his poetry in its special place. A correct understanding of Mirza Ahmad and his literary works, due to the closeness of his compositions to the most natural types of Syriac poetry, means knowing a valuable part of the nature of Kurdish folklore and its special culture. Because Mirza, as a national poet, is only one step away from that fundamental literary world in terms of language and poetic weight and "tone", that too with a charming color of native romanticism. This particular measure of closeness has been mentioned in the present article to reach the mentioned result.

Key word:

Native literature, folklore, poet, poet, national, style and weight

مقدمه :

ایده اصلی در این نوشته تعیین جایگاه سزاوارانه‌ی شعر و هنر یگانه‌ی مرحوم میرزا احمد داواشی در بنای رفیع ادبیات کردیست. این هدف اما از مسیر پرداختن به یکی از درخشان‌ترین منظومه‌های شعری پیش می‌رود چرا که بازسازی قصه‌ای آهنگین (موزون) از ادب عامه را وجهه همت خویش ساخته است.

در این مرحله به‌واقع تطبیقی صورت گرفته و اصل مردمی قصه کمابیش با صورت مصنوع‌تر منظومه‌ی میرزا احمد قیاس شده است. نگرش هستی‌نگر و ذهنیت جمعی نهفته در اصل اثر، و خلاقیت فردی و طنز اجتماعی و منتقدانه شاعر در برابر هم ایستاده‌اند و تفاوت‌های گاه ژرف و پر معنایی را به رخ کشیده‌اند این همه اما صرفاً از مسیر روایت سراینده (میرزا احمد) درک می‌شود و از روایت فولکلور اصلی باوجود تشابهات کلی جز یک «بند» چیز چندانی در دست نیست.

با این وصف زیبایی هر دو در هر بند از سروده پیداست. در فصل کوتاه پایانی به متن آن زیبایی زمینه‌ای و جذابیت‌هایش توسل جسته‌ایم و به ستایش همه‌ی رازهای مه‌آلود فولکلور کردی پرداخته‌ایم. به نظر می‌رسد که احمد داواشی شاعری ملیست و تنها با یک گام فاصله از دریای ادبیات عامه‌ی کردی، بر کناره‌های آن بحر خروشان و مشرف بر آن ایستاده است و از برکات و ژرفاب‌های آن همواره فیض یاب می‌گشته است.

متن اصلی مقاله : جذابیت پنهان...

استادان متقدم حاصل ادب را به طور کلی به سه بخش تقسیم کرده اند ، همچنان که در «ادبیات نو کردی» دکتر عزالدین مصطفی رسول چنین کرده است:

۱- ادبیات عامه (فولکلور کردی) ۲- ادب ملی کردی ۳- ادبیات مکتوب کردی^۱

نویسنده مذکور می گوید : «آنچه ادب ملی کردی را از ادبیات مکتوب آن متفاوت می سازد جهت شکلی آن است... یعنی ادب ملی به لحاظ فرم تابع فولکلور بوده و به آن نزدیک است. از منظر محتوایی اما ادب ملی در حدفاصل فولکلور و ادبیات مکتوب قرار میگیرد... وجه تفریق ادبیات فولکلور نیز از ادبیات مکتوب دو مورد است اول ناپیدایی و ابهام هویت صاحب اثر و دوم حضور ذوق و فکر جمعی در آن.»^۲

اما میدانیم که ناشناختگی در خالق اثر ملی راه ندارد و محصول هر آفرینش ادبی از این نوع به کسی نسبت داده می شود ، مانند آنکه گفته می شود «سیا پوشه کهم» سروده میرزا احمد داواشی است.

اما آنچه ادب ملی را با فولکلور خویشاوند می سازد سادگی بیان و وزن شعری معمولاً هجایی و تا حدی دوری از دنیای متمدنی است که فرهیختگی خاصی به ادبیات مکتوب می دهد^۳.

به باور ما آثار احمد داواشی آنچنان است که اطلاق صفت شعر ملی بر آن ها سزاوار خواهند بود و خود او بازهم بر مبنای همین باور از آن شاعران ملیست که دست کم گروهی از شاعران رسمی نیز مجذوب کار و آثارش خواهد بود. نویسنده پیشین در اظهاری دیگر چنین می آورد : «... شاعر ملی پایه ی مردمی تمامی دارد و نام و شعرش بر زبان ها جاری است و از این منظر برتر از بسیاری شاعران بزرگ هم عصرش قرار می گیرد .

بازهم نویسنده وصفی از واژه ی « شایر » می آورد و آن قسمت از اشعار آنان را که سروده ی خود آنهاست از زمره شعر ملی برآورد می نماید.^۴ بنابراین عناوین « شایر » و شاعر ملی گاه بر هم منطبق می شوند و کسانی مانند احمد داواشی و

۱- ادبیات نو کردی-ص ۳- از پرفسور عزالدین مصطفی رسول- چاپ اول ۱۹۸۹ بغداد - مترجم سید معتصم هاشمی

۲- منبع پیشین ص ۳

۳- نقل به معنی از اثر پیش گفته ص ۵

۴- همان ص ۱۰

شامی کرمانشاهی و حتی فهیم سنجابی و... را کمابیش می‌توان شاعر ملی و حتی «شایر» خواند. احمد داواشی در بهترین آثارش مانند «حج مام ریوی» چنین است. ما در ادامه نوشته حاضر به مقایسه اصل داستان فولکلور مذکور و اقتباس شاعر از آن می‌پردازیم.

۲- تحلیل تطبیقی و مفهومی اثری فولکلوریک^۱ و شعری از احمد داواشی: «حج رفتن روباه»:

ادبیات عامه و آثار فولکلوریک حاصل پراتیک ذهنی جمعی می‌باشند، همان‌گونه که ایجاد ثروت و مبانی مدنی و اجتماعی و تولید، حاصل پراتیک عملی است. فعالیت‌های علمی و فلسفی خاص را حاصل ذهن جمعی نمی‌توان شمرد، آن نتیجه تلاش افراد معینی از گروه خاصه است که هویت مشخصی دارند.

فولکلور یک «فرا نوع» یک «گونه تمام» بلکه یک «سوپر ژانر ادبی» است که پویایی تحسین‌برانگیز و پاینده آن به روینای ادبیات رسمی تنوع و اصالت و ابداع می‌بخشد. ادبیات عامه با وسعت طیفی که دارد از معانی ساده و روشن تا مفاهیم پیچیده، عمیق و دیرپاب را در برمی‌گیرد. فولکلور به لحاظ شکلی و محتوایی پدیده‌ای صلب و بدون انعطاف نیست، بلکه با حفظ جوهره اصلی از آن‌چنان نرمشی برخوردار است که در قالب‌های گوناگون می‌گنجد، اشکال و فرمهای جداگانه را بر خود هموار می‌کند، در ساختارهای متنوع نظم و نثر به یکسان منعکس می‌شود و در فضاهای جدید چنان سازگاری ستایش‌برانگیز و توانایی تطبیق منعطفی از خود بروز می‌دهد که رشته حیاتش محفوظ مانده و به سادگی منقطع نمی‌گردد. داستانی که مورد بررسی قرار می‌گیرد قصه‌ای در اصل فولکلوریک است که در گونه‌ای «شعر ملی» هویت مکرری یافته است. علاوه بر تحلیل این هویت مکرر، تطبیق صورت‌های دوگانه آن نیز از اهداف تفسیر پیش گفته است.

در این مورد خاص همه عناصری که پیش‌تر مذکور افتاد را در کار می‌بینیم. یک قصه روایی منشور^۲ که نشانه شعریت در صورت فولکلوریک آن، تکرار ترجیع‌بندی است که در پایان هر فصل از حوادث بر زبان حیوانات جاری می‌شود.

۱- منظور از اثر فولکلوریک آن داستان فولکلور اصلی است که حج رفتن روباه را می‌گوید و منبع میرزا احمد بوده در آنچه تحت عنوان «حج مام ریوی» سروده

است و هویت آن چون شعری ملی هویدا است یعنی سروده میرزا احمد منظومه‌ای ملی است

۲- درواقع اثر فولکلوریک اصلی نیمه موزون بوده است.

قصه جریان نسبتاً شناخته شده حج رفتن روباه و همراهان و ابواب جمعی وی می باشد و مضمون محوری آن شیادی و تزویر اوست که خود طنز اجتماعی خفیفی را در بردارد. این صورت فولکلوریک و اصیل با یک تغییر لباس، به زبان شعر درآمده و توسط شاعری ملی با هویت مشخص یعنی «احمد داواشی» ارائه گشته است.

اینکه اصل فولکلوریک داستان چه بوده و چه تفاوت هایی با آنچه میرزا احمد به شعر درآورده دارد، طی بحث مورد اشاره قرار می گیرد. عجالتاً با آوردن اشعاری از منظومه «حج مام ریوی» او به بررسی آن می پردازیم. پیش از هر چیز باید مؤکد نمود اینجا دیگر ما از نظر فرم هنری با یک اثر شعری که در قالب «شعر ملی» قرار می گیرد رویاروی هستیم، زیرا هویت فولکلوریک آن در حاشیه قرار خواهد گرفت و تنها به صورت غیرمستقیم در اثر حضور خواهد داشت. گستردگی فولکلور کُردی آن را در معرض همه گونه اقتباسی قرار داده است و برخی از محققین و زبان شناسان بدین نکته اذعان دارند^۱.

در اصل قصه ای که تحت این عنوان و در ادب عامه آمده است همراهان روباه در سفر حج را طیف گسترده ای از حیوانات بزرگ جثه و بعضاً قوی پنجه از خرس و پلنگ و کفتار و شغال و ... که در رأس آنها «شیر» قرار گرفته، تا برخی مرغ و پرندۀ کوچک جثه تشکیل می دهند. در آن قصه ای اصلی همه ی این جانوران به یکسان به سرنوشت شومی که برای آنها رقم زده شده و روباه عامل آن است مبتلا می شوند. مکر روباه آنجا بزرگ و کوچک نمی شناسد. در منظومه روایی میرزا احمد اما گزینشی در بین جانداران صورت گرفته و فقط مرغکان و پرندگان که طبعاً ضعیف تر از روباه هستند مانند اردک از نوع «سرسبز» و مرغ و خروس و لک لک و کبک و از این قبیل دست چین شده اند.

ممکن است در وهله اول تصور رود این گزینش شاعر در هماهنگی با حکم عقل و اینکه روباه تنها می توانسته جانداران کوچک تر از خود را در هم شکند و بخورد صورت گرفته و اینکه سیمای واقع گراتری به اثر ببخشد، گرچه در اصل اثر نیز روباه به قدرت شیر برای این مسئله متکی بوده، اما خواهیم دید که به هیچ روی چنین نیست. ظن غالب آن است که سراینده مضامینی در ذهن داشته که با ماهیت وجودی و عملکرد این مرغکان مناسبتی می داشته است. چنانکه روند بعدی ماجراها و سرایش آن مضامین، بر این برداشت مهر تائید می زند: خروسی که به خاطر خواندن و «قوقولی قوقوی» سحری اش در فرهنگ عامه به «مؤذن» شهرت یافته، اردکی از نوع سرسبز که به مناسبت طوق سبز فام سر و گردنش نسبت به سیادت می برد و نشانه آن را عمامه ای سبز بر سر دارد، مرغکی که به صورت بسیار بارزی

۱- مار، زبان شناس و مستشرق صاحب نام روس می گوید: «فولکلور کُردی در دیگر مناطق مجاور مانند آذربایجان - فارس - قبایل عرب. آرامنه و

آشوری ها شناخته شده و مقبولیت عام یافته است» به نقل از پژوهشی در فولکلور کُردی - دکتر عزالدین ترجمه عرفان صاحبی ص ۱۳

نقش مؤنث یک همسر را در ادب عامه و ذهنیت آن ایفا می‌نماید، کبکی که با آن دست و پای رنگین و سرخ‌رنگش مهر دوگانه و شومی در فرهنگ مردم بر خود دارد: از یک‌سوی آن دست‌وپا با خون قدیسین رنگین گشته و از دیگر سو به‌عنوان خائن قوم خویش ابزار کار نابودی‌شان در شکاری است که توسط انسان‌ها از «بنی نوع!» آنان می‌شود. نهایت مطلب اینکه گزینش پاره‌ای از جانوران و دست رد نهادن بر سینه‌ی مابقی به خاطر ترتیب قوافی و مخصوصاً به خاطر آن مضامین ذهنی بوده که گرچه به اصل اثر ممکن است لطمه‌ای زده باشد (برای حذف پاره‌ای از زیبایی‌های آن) اما شاعر هشیارانه و با زیرکی تمام، یحتمل ... در ذهن داشته است. منظومه با شروعی متعارف و مقدمه مانند که خاص چنین مثنوی‌هایست شروع می‌شود:

یک پۆ پرووباهی له پاو په‌میده زه‌رب و زوړ و زولم سه‌یادان دیده
سه‌ردوگرم و شوړ، ته‌لخی چه‌شیده مه‌ینه‌تان و مه‌یل په‌قیب که‌شیده^۱

از همان آغاز کار سرشت اجتماعی منظومه نمایان می‌گردد. صحبت از دردها و مظالم است و تجربیاتی که حاصل آن است. همچنین چون هر سروده‌ی اجتماعی دیگر که اگر خیلی جدی و خشک نباشد به‌راحتی با طنز هماوا می‌گردد، شعر میرزا احمد نیز از این قاعده کلی پیروی می‌کند. نمونه‌های متعددی که در پی می‌آید مبین این معناست. روباه مکار که عمامه‌ای سفید بر سر، سجاده‌ای بر شانه و عبایی بر دوش دارد، بر خر مراد سوار است و سیاحت کنان به مأوای اردک می‌رسد:

وه‌شه‌و پامه‌که‌پد وه‌بی ئازاری به‌پوچا مه‌گرت له مه‌رغو زاری
پاگه‌ش که‌فت وه‌بان سه‌راو و چه‌وزی دیش ته‌نیا نیشته‌گه تی یا سه‌ر سه‌وزی
پړیوی سه‌ر سه‌وزی فه‌وری دی وه‌چاو وتی ئه‌لسه لام سه‌یدی سه‌راو^۲

شاعر به زیبایی هرچه‌تمام‌تر ذکاوت طنزآمیز و سیاه روباه را منعکس می‌نماید که مطابق با نیاتش و به مناسبت، صفاتی به اردک می‌بخشد تا هرچه بیشتر او را مسخر خویش سازد. انتخاب صفات مذکور مانند «سید سراب» گذشته از طنز شوخ نهفته در آن، در عمق روابط اجتماعی به‌خوبی معنا می‌شود. درواقع با بخشیدن سیمای معضلات و نابکاری‌های اجتماعی آدمیان به دنیای حیوانات، دُهای روباه از مسیر خلاقیت قابل‌بحث شاعر نمایان می‌گردد. طنز شیرین داستان در وجود «لک‌لک» نیز که از حج رفتگان قدیم است و در این راه فضل تقدیمی دارد، نمودی دیگر می‌یابد. در اینجا است که سیمای «تیپیک» قشر حاجیان نقد می‌شود. سپس که پای خانواده مرغ و

۱- حدیقه‌ی سلطانی - چاپ ۱۳۶۴ - ص ۵۱ - محمدعلی سلطانی

۲- همان منبع و همان ص

خروس به میان می‌آید و در وجود خروس نه تنها یک موذن بلکه با اندکی اغراق یک «عالم عامل» دیده می‌شود، این طنز راه خود را در انتقاد اجتماعی بیش از پیش می‌پیماید:

وتیان مامؤسا لهم کویره دیا مه عاشت چلون ئه چتیه رییا^۱
آنگاه هنگامی که روزی دیگر با تلقین روباه، جماعت حاضر همه‌ای برای جذب کبک به راه انداخته‌اند، شاعر چنین می‌گوید:

که‌له شیر دای له بال قوولانی ومهیل	رپوی مه‌رپزا ئه‌سرینان چون سهیل
وتی وه یاران وه ختی تاعه‌ته	تاکه‌ی تیر ناخون لهم ئیسراحه‌ته
که‌له شیر دای له بال رپوی واقانی	مامر قرتانی، سهر سهوز قیرانی
رپوی روانی کهو و کهوار هات	وتی وه یاران گولی به‌هار هات
یه‌کسر ماته‌ل بین مه‌بهووت بین و مات	داشان و دیار ژهره‌ژ سه‌له‌وات ^۲

بدین ترتیب بخش اول منظومه با جمع‌آوری مرغان و پناه‌گیری در مغاره‌ای و تصمیم به سکنا گرفتن تا انتهای فصل سرد به پایان می‌رسد و بقیه‌ی ماجراها که نتیجه‌ی سفر و عملی شدن نقشه‌ی مشوم روباه است آغاز می‌گردد. نخستین قربانی اولین کسی است که به روباه تمسک بسته و بدو گرویده است. سرسبز انتخاب آغازین است. طبعاً در این راه می‌بایست صورت معقول و قابل قبولی نیز به جریان داده شود، جرمی به او نسبت یابد و به جزا جانش گرفته، خونس هدر و گوشتش روا گردد. کلام مخصوصی که از بین بردن او را صورت منصفانه و مخصوصاً غیرقابل اغماض بخشد ادعای روباه و بیان نهایی قاضی است. تفهیم جرم به‌هرحال به سرسبز بسیار ساده است. او با آن شال سبزی که بر سر دارد داعیه سیادت دارد، اما بر چه اساس و با کدام مبنا؟!:

وتی و سهر سهوز سهوزه میزه‌رهت جه کام نه‌سه‌بی کامه سه‌جه‌رهت؟
کل دیالوگ شعری محاکمه سرسبز از فصول درخشان اثر بشمار می‌رود و همه‌ی بار شعور مشترک اجتماعی و کلیشه شده و پذیرفته‌ای را که مرسوم است با خود همراه دارد. خصوصاً با آن لحن آشنا. اردک این گونه پاسخ می‌دهد:

وتی سه‌یدم خه‌ته‌ره‌م نیه‌ن به‌لام بیژم چی سه‌جه‌ره‌م نیه‌ن^۳

۱- حدیقه‌ی سلطانی - چاپ ۱۳۶۴ - ص ۵۳ - محمدعلی سلطانی

۲- همان - ص ۵۵ - چاپ ۱۳۶۴

۳- مصرع دوم به‌صورت دیگری هم آمده است، آن‌گونه که مرحوم استاد سید طاهر هاشمی آورده: وه‌لن نازانم شه‌جه‌ره‌م چیه‌ن

همچنان است مابقی ماجرای او :

وتیان و مهلا ئهم کاره چۆنه
مهلا فتوای دا و قهول عه ره ب
فه رمایش ریوی یا قهول سۆنه؟
لعه الله داخل النّسب

مسیر بعدی رویدادها معلوم است . روال طبیعی استدلال‌هایی از این قبیل که از الگوهای ریاکارانه و معمول جامعه‌ی آن زمان‌ها برگرفته شده تداوم می‌یابد . با لک‌لک نیز گفتگویی از این دست صورت می‌گیرد .

یعنی در واقع صورت ادعای نامۀ علیه او چنین است :

حاجی که‌ی واسه رات و پروت ئه که‌ی
محکمه‌ها عاجلانه‌تر و روند رویدادها شتاب افزون‌تری به خود می‌گیرد . کبک نیز با چنین سرنوشتی رویاروست و پایان کار او این گونه است :

خیتاب کرد وه که‌وک: تو که‌ی فریشته‌ی
تو به‌د عه‌شهرتی، قه‌وم برات گشت
په‌نجا و پا و خوون ئیمامان ره‌شته‌ی
بانگ ئه که‌ی وه غه‌یر خۆت ئه‌یده‌ی وه کوشت
مه‌لا فتوای دا وتی هه‌ر واسه
شه‌خس به‌د عه‌شهرت بو کوشتن خاصه

در باب خروس هم با همه‌ی تقدسی که ابتدا برایش قائل شده بودند همین انجام در کمین است:

ریوی پروانی سه‌ری گرتنه پاس
وی ته‌ور بانگ و له‌ش جنووب مه‌وانی
وتی مامؤسا، عه‌جه‌و ده‌نگوو باس^۱
قه‌تلت واجبه‌ن مه‌ر نمه‌زانی

اوج کار شاعر ملی احمد داوآشی در این منظومه به نقد کشیدن نارواییهای اجتماع در صحنه‌ی محاکمات جانوران است . در حقیقت جان کلام او در آن محاکمات و استدلال‌های آن نهفته است، همچنانکه پیش از آن نیز معکوس همان مضامین برای فریفتن آنان به کار برده شده است.

و اما قصه‌ی اصلی که از این طنز «رو» و آشکار اجتماعی بدور است، خاصیت انتقاد را تنها در حدی بسیار ملایم و بطئی به پیش می‌برد. طنز پوشیده‌تر فولکلور اصلی نشان می‌دهد که در آن تنها نقد اجتماعی مسئله‌ی محوری نبوده و موضوعات دیگر از قبیل گرسنگی و ... نیز مطرح نظر بوده است.

به طور کلی زیبایی و گزندگی طنز انتقادی و البته بسیار ظاهری شاعر گرچه بدیهی می نماید اما شاید به آن عمق و ابهام دلنشین و پوشیده ی طنز در اثر اصلی نباشد. که گویی حاصل ذوق همه گویندگان ادب عامه در کل زمانهاست. انگار قصه ی اصلی که چنین تب و تابها و مواعظ اخلاقی و اجتماعی را کمتر دارد، اثریست برای تمام دورانها و آن شاعر زمانه ای خاص را مد نظر دارد و در برابر آن به نظر می آید کودکی بیش نیست که در مقام قیاس با پیری جهانندیده قرار گرفته است. و این طبیعی است چرا که همه ی تاریخ نارسمی در برابر جزئی از آن قرار گرفته است. نکته ی دیگر در تطبیق ایندو آن است که در قصه ی اصلی و فولکلوریک، همراهی و هماهنگی با طبیعت آشکارتر و فضای طبیعی اثر نمایانتر است. آنجا در اثر اصلی دنیا، دنیای حیوانیست و جانوران آن کمتر ماسک انسانها را بر صورت دارند، در حالیکه در سروده ی شاعر، جانداران تنها صورتکی از انسانها هستند و هویت و ذات و ماهیت حیوانی آنها بخوبی لمس نمی شود و واقعی بچشم نمی آید. همچنان است صورت نیمه آهنگین قصه اصلی که لطافت مه آلود و دیریاب و کهنسالی را نمایندگی می کند با ترجیع بندی که در هر اوج از داستان تکرار می شود. سیستم استدلال نیز بسیار ساده تر است، بگونه ای که تنها جوان خوبی نبودن یا به تعبیری نا زیبا بودن کافیت. دنیا، دنیایی بسیار طبیعی تر است:

شیر وه شمشیر خوب جوانیکه

پلنگ وه پرتاف خوب جوانیکه

خرسه بو لینه خوب جوانیکه

.....

.....

گورگ وه لووره بهد جوانیکه^۱

.....

۱- از مسموعات نویسنده است در سالهایی پس دور و تنها همین اندازه در یاد مانده است.

من تردیدی در زیبایی اندکی غمگین و عمیق و رویایی نسخه‌ی اصلی ندارم همچنانکه در برتری آن نسبت به منظومه نیز تردید روا نمی‌دارم و علیرغم انتساب شعر میرزا به فازی برتر، در کل رابطه‌ی این دو را از گونه‌ی نسبت جزء به کل و دارای یک تعادل و هارمونی چشمگیر برآورده می‌نمایم.

اما آنچه در تفسیر این منظومه بیان شد تنها شامل تحلیلهای محتوایی بود. در واقع هدف نوشته‌ی حاضر در این موضع با تشریح جهات زیبا شناسانه و فنی و تکنیکی راست در نمی‌آمد و بدان نیازی نبود.

بخش نهایی نوشته‌ی حاضر به ظرایف و لایه‌های متنوع و تو در توی ادبیات عامه اختصاص می‌یابد و از آنجا که شعر ملی میرزا احمد را با مبانی فرهنگ پایه‌ی اجتماع و ادبیات فولکلور و عامه خویشاوند دانستیم، گرچه تعلق هویتی آن به ترم بالاتری از ذوق می‌باشد، چنین بحثی را روا بر می‌شمریم و به ظن ما با این فصل نسبتاً کوتاه، ماهیت واقعی شعر میرزا احمد داواشی را بهتر درک خواهیم نمود. و اما پیش از فصل پایانی یافتن پاسخی منطقی به یک سوال اولویت می‌یابد. این پرسش همواره مطرح خواهد بود که چرا با وجود غنای بنیادهای فولکلوریک زبان کُردی و با وجود ثروت چشمگیر «ادبیات عامه»ی کُردی، هنوز زبان و ادبیاتی رسمی که دست کم در عوالم رسمی و به هنگام خلاقیت هنری از آنها استفاده شود و تمامی بخش‌های گردنشین را در بر گیرد شکل نگرفته است؟

چگونه است که لایه‌های تو در تو و بس متنوع و به غایت زیبای «ادب عامه» که می‌توانسته مبنای بسیار عمیق و زمینه‌ای تماماً آفرینشگرانه برای هر شیوه‌ی عمومی ادبی و شعری و گستردگی هر زبان و لهجه‌ی محلی و به رسمیت رسیدن آن‌ها عرضه دارد، نتوانسته به آن نهایت منطقی نایل آید؟!

بدون در غلتیدن به دامن شعارهای بیهوده می‌بایست اذعان داشت که غنا و گستردگی «ادبیات عامه‌ی» کُردی همچون مبنایی قابل اتکا و در غیاب ساختارهای عمومی قدرت سیاسی، تداوم حیات «مردمی» را که بدانان وابسته بوده ممکن ساخته است. در فصل پایانی این نوشته به زیبایی و ارجمندیهای این ادب پایه‌ای عمومی خواهیم پرداخت اما حالاً بدان پرسش پاسخ می‌دهیم که ناظر بر نبود یک زبان کلی رسمی و یک ادبیات یک زبانه‌ی گردیست. اینکه چرا یکزبان واحد در سرزمین‌های گردنشین که وجه ادبی آن عمومیتی داشته باشد در وجود نیامده و در هر بخش از جغرافیای مربوط بر پایه‌ی محلیت لهجه‌ای، ادبیات محدودی پدید آمده را می‌بایست به فقدان عوامل یگانگی بخش نسبت داد که می‌توانسته به کلیت یک قوم وحدت زبانی و ادبی ارزانی دارد. حضور دیانتی که پیامش را مطلقاً به این زبان ابلاغ نماید یا دولتی که طی یک ترم زمانی درخور، تسلط و نفاذش همه یا غالب سرزمین‌های

گردنشین را پوشش دهد از زمره ی این عوامل شمرده می شوند. «جمال نَبَز» در کتابچه ی ارزشمندش: زبان واحد کردی، این عناصر را با وضوحی تحسین برانگیز بر می شمارد: « تاکنون در میان کُرد آنچنان آیین همه گیری سر بر نیاورده که کتاب مقدسش به زبان کُردی باشد و سرمشقی گردد برای ایجاد زبان واحد کُردی ... تا اینک نیز دولتی تماماً فراگیر و مرکزیت بخش در کار نبوده که به یکی از شیوه های محدود ادبی و زبان آن عمومیت بخشد ... هیچ مرکز گسترده و بزرگ دانشگاهی تا اوان حرب عالمگیر اول «در کردستانها» موجود نبوده است ... در کردستان هیچ گاه وضعیت اجتماعی و بالاخص اقتصادی و بازرگانی در حدی نبوده که منجر به ظهور شهرهای بزرگ شود و از اینراه زبانی رسمی که عمومیتی بیابد ظاهر گردد و همه گیر باشد. ^۱»

3- زیباییها و جذابیت اینک پنهان فولکلور کُردی :

دنایای ادبیات عامه و فولکلور کُردی عجب دنیاییست! حکایتها - روایتها - بیت ها - مثل ها- معما ها - بازیها همه در آن، چنان فضایی ساخته اند که از زمزمه ی آنها انگار هزار جویبار از کوهساران با هم جاری گشته اند. دنیایی پر از ترنم و احساس که هر لحظه هزار ترانه از آن می شنویم و در آن هزار نغمه ی آهنگین لایه های خفته ی روح را بیدار می کند و تارهای آن را مرتعش می سازد. دنیایی سراسر نازکی و لطف که دریای متلاطم آن از احساس موج می زند. با این وصف فولکلور آئینه ی زندگی عامه ی مردم و بازتاب خوشی ها و ناخوشی ها و ذهن آنان نیز هست.

مجموعه ای که از سویی دیگر نیز با آرامشی اثری ما را به سوی خود می کشد و تسکینی جادویی می بخشد. دنیایی که در لابلای پرده های تودرتوی آن هزار لای لای نزم و سبک، گرچه کودک نیز نباشیم به وادیهای مه آلود شیرین ترین خوابهایمان می کشد. دنیایی که در آن هر لحظه با صفحه ای رنگین و پر تنوع از حوادث دیگرگون شونده رویاروئیم. دنیایی که از عطر دلاویز آن همه گاه مشام جان معطر می شود. دنیایی که در پس رویدادهای بدیع آن «مَلِک احمدی=مَلِک احمدی» را می بینیم که یافتن مقصود را «هفت طَبَق» ب زیر زمین فرو رفته و دربازگشت سوار بر شیری نجات بخش و گرسنه است که اگر در هر منزل غذایش بدو نرسد، همه چیز به صفر بر میگردد و آنگاه که چیزی نمی ماند ملک احمد دلیر با یک ضربت شمشیر پای خویشان را از ران قطع و بکام او می دهد و شیر شرزه و فرا معمول که جانش از این ایثار و از خود گذشتگی برافروخته است با مرهمی و ملهمی همه چیز را به مرحله ی سلامت و سعادت باز میگرداند ...

۱- زبان واحد کُردی - جمال نَبَز- صص ۹-۱۲ - چاپ اول ۱۹۷۶ میلادی - بامبرگ آلمان تألیف در ۱۹۷۵ میلادی

دنیایی خیالی که شهزاده ی دلیری در آن سوار بر اسب «باد و بوران» برفراز ابرها سیر می کند. دنیایی که در آن لحظه‌ای دختر شاه ماران در صحنه حاضر می شود. دقیقه ای دیو تنوره میکشد و دمی دیگر فرشته یی بال زنان پرواز در می آید. دنیایی که «ملک جمشید»^۱ آن، در پی گشادن «طلسم حمام آصف»^۲ عوالم پر رمز و رازی را میگشاید. دنیایی که در آن بارها می بینیم و می شنویم که چگونه «سلیمان پیغمبر» با جانوران و پرندگان صحبت می دارد. دنیایی که در آن معلوم نیست شیشه‌ی عمر دیو عاقبت در دست کیست؟ دنیایی که در آن حتی پیرزنان فرهادکُش نیز خیلی جدی و منفور نیستند. دنیایی که در آن عجوزگان جادو سرشت در مقابل خدمتی که انجام می دهند با قناعتی کور و ساده، تنها سه بارهم وزن خود «پشم=خوری=پَنک» میخوانند و آن را بر سه بار هم وزن خود طلا و جواهر ترجیح می دهند. دنیایی که در آن حیوانات همه با زبانی آدمیزاد فهم لب به سخن می گشایند. دنیایی که در آن گرگی را در همین حوالی «بان لیاخ» [البته مطابق روایت شعری صالح شایر] می بینیم که پاس آبرو و افشا نشدن رازش، هر شب ران گوسفندی به مرد فقیر روستایی رشوت می دهد.

در این دشت نامشوش، در این سرزمین هفت اقلیم از هَلا داد و همه‌ی انسان و جانور و طبیعت، طبیعتی که در آن سنگ و درخت و چشمه سار نیز می توانند به حرف در آیند، غوغایی نه جان خراش و وسوسه ساز، که جان بخش و فرح افزا و آرامش ده به پاست که همه‌ی تارهای روح در آن اعماق ناشناخته‌ی جان آدمی خواهان آند و آنرا با همه‌ی خوب و بدش می خواهند.

در این غوغای خواستنی از رنجموره‌ی ساحره گان تپیاره^۳ و یا از نعره‌ی دیوی دَمان و نامسلمان یا از ترنم نی لبک پسرکی شبان یا آهنگ دل انگیز کبوترانی که در اصل دو خواهراند یا از غرش شیری در شکارگاه، شیهه‌ی اسبی که صاحبش، شهزاده‌ای از بدخشان را باز شناخته است، یا از جیرجیر، جیرجیرکی یا صدای کفش «تَق تَقه‌ی که‌وشانی» که: «وه‌ها کردن وه هوو کردن، بو شاره‌زوور بو شوو کردن» گویان، به سوی وادی آرزوها در جولان است، هنگامه‌ای برپاست که نگو و نپرس.

دنیایی که در آن پیر زالی سوار بر «جَنجری» سحر آمیز به پرواز درآمده و یا خضر زنده هر آن از پس پرده‌ی غیب ظاهر می شود و رهنمون می گردد. دنیایی که در بحرانی ترین لحظات آن با سوزاندن تار موئی یا شهپری از سر بال پری،

۱- قصه‌ی ملک جمشید صورت نوشتاری به خود گرفت و از حیطه‌ی فولکلور فاصله گرفت اما قصه‌ی اصلی کماکان بدان تعلق دارد.

۲- همه‌ی این اشارات به مضامینی است که در متن دل‌انگیز فولکلور حضور داشته‌اند.

فرانیروی نصرت بخش حاضر می گردد و گاه پهلوان قصه را «هفت عصا و هفت کفش آهنین» لازم می اید تا «هفت وادی و هفت دریای بی پایان» را در طلب محبوب بپیماید.

دنیایی که در آن در این پایین ها در درون زندگی ساده‌ی روستایی مردی بی چیز، دیو سیاه گرسنگی در قالب داستان «دان ئاسینه»^۱ ظاهر می شود و از زبان کودک داستان با گفتن جمله‌ی «دای گیلدم، گیلدم، دووپا و ده‌سیکی نه گیلدم...»، موی بر اندام ترسیده‌ی کودکان راست می نماید، یا لحظه‌ای دیگر مردی نادار از همان حوالی با یافتن خُمی خسروی به نوایی تمام می رسد.

دنیایی که اگر نبود، نه ما امروز میرزا احمد داواشی را داشتیم نه دیروزی ها شاعرانی به بزرگی «نالی» را میداشتند.

دنیایی که بی آن شاعران خوب هر جای دیگر را نیز نمی داشتیم.

و در دنیای امروز ای دریغایی داریم از بابت جمع و تدوین نگشتن کامل محتوای آن دنیاها که می روند تا برای همیشه با ما بدرود گویند .

سید معتصم هاشمی

منابع :

- ۱- ادبیات نو کُردی - دکتر عزالدین مصطفی رسول
- ۲- رساله ی پروفیسور - مار -
- ۳- پژوهشی در فولکلور کُردی - دکتر عزالدین
- ۴- حدیقه ی سلطانی - محمد علی سلطانی
- ۵- نوشتجات و یادداشتهای استاد سید محمد طاهر هاشمی
- ۶- زبان واحد کُردی - جمال بُکر
- ۷- دیوان میرزا احمد داواشی - حسین محمدی
- ۸- مقاله نویسنده در مقایسه ی شایران
- ۹- میژووی تهدهبی کوردی (تاریخ ادب کُردی) - علاء الدین سجادی
- ۱۰- رهرو رمانتیک کی در ادبیات کُردی - فواد محمد خورشید.
- ۱۱- شاعران گُوران زبان - نزار صابر
- ۱۲- دیوان بیسارانی- به کوشش حکیم ملا صالح

مراجع :

- ١- الأدب الكردي الجديد - د. عز الدين مصطفى رسول
- ٢- رسالة أستاذ - مار -
- ٣- بحث في التراث الشعبي الكردي - د. عز الدين
- ٤- حديقة سلطاني - محمد علي سلطاني
- ٥- مؤلفات ومذكرات الأستاذ سيد محمد طاهر الهاشمي
- ٦- اللغة الكردية الموحدة - جمال نباز
- ٧- ديوان ميرزا أحمد الدواشي - حسين المحمدي
- ٨- مقال المؤلف مقارنة الشعراء
- ٩- تاريخ الأدب الكردي - علاء الدين السجادي
- ١٠- المسار الرومانسي في الأدب الكردي - فؤاد محمد خورشيد.
- ١١- شعراء كوران زبان - نزار صابر
- ١٢- ديوان بيساراني - بجهود حاكم ملا صالح

References :

- 1- New Kurdish literature - Dr. Ezzeddin Mostafa Rasool
- 2- Professor's treatise - Mar -
- 3- Research in Kurdish folklore - Dr. Izzedin
- 4- Soltani Garden - Mohammad Ali Soltani
- 5- Writings and notes of professor Seyyed Mohammad Taher Hashemi
- 6- Kurdish unified language - Jamal Nabaz
- 7- Diwan Mirza Ahmed Dawashi - Hossein Mohammadi
- 8- The author's article comparing poets
- 9- History of Kurdish Literature - Alauddin Sajjadi
- 10-. Romantic path in Kurdish literature - Fawad Mohammad Khurshid.
- 11- Poets of Goran Zaban - Nizar Saber
- 12- Diwan Besarani - by the efforts of Hakim Mullah Saleh

ارجاعات :

صفحه ۴ متن :

- ۱- ادبیات نو کردی-ص ۳- از پرفسور عزالدین مصطفی رسول- چاپ اول ۱۹۸۹ بغداد - مترجم سید معتصم هاشمی
- ۲- منبع پیشین ص ۳
- ۳- نقل به معنی از اثر پیش گفته ص ۵
- ۴- همان ص ۱۰

صفحه ۵ متن :

- ۱- منظور از اثر فولکلوریک آن داستان فولکلور اصلی است که حج رفتن روباه را می گوید و منبع میرزا احمد بوده در آنچه تحت عنوان «حج مام پرتوی» سروده است و هویت آن چون شعری ملی هویدا است یعنی سروده میرزا احمد منظومه ای ملی است
- ۲- درواقع اثر فولکلوریک اصلی نیمه موزون بوده است.

صفحه ۶ متن :

- ۱- مار، زبان شناس و مستشرق صاحب نام روس می گوید: « فولکلور کُردی در دیگر مناطق مجاور مانند آذربایجان - فارس - قبایل عرب . آرامنه و آشوری ها شناخته شد و مقبولیت عام یافته اند» به نقل از پژوهشی در فولکلور کُردی - دکتر عزالدین ترجمه عرفان صاحبی ص ۱۳

صفحه ۷ متن :

- ۱- حدیقه ی سلطانی - چاپ ۱۳۶۴ - ص ۵۱ - محمدعلی سلطانی
- ۲- همان منبع و همان ص

صفحه ۸ متن :

- ۱- حدیقه ی سلطانی - چاپ ۱۳۶۴ - ص ۵۳ - محمدعلی سلطانی
- ۲- همان - ص ۵۵ - چاپ ۱۳۶۴
- ۳- مصرع دوم به صورت دیگری هم آمده است، آن گونه که مرحوم استاد سید طاهر هاشمی آورده : وه لئ نازانم شه جهره م چیه ن

صفحه ۹ متن :

- ۱- همان ص ۵۷

صفحه ۱۰ متن :

- ۱- شرح نویسنده

صفحه ۱۲ متن :

۱- زبان واحد کردی - جمال نبر - صص ۹-۱۲ - چاپ اول ۱۹۷۶ میلادی - بامبرگ آلمان تألیف در ۱۹۷۵ میلادی

صفحه ۱۳ متن :

۱- قصه‌ی ملک جمشید صورت نوشتاری به خود گرفت و از حیطه‌ی فولکلور فاصله گرفت اما قصه‌ی اصلی کماکان بدان تعلق دارد.

۲- شرح نویسنده